

قصه‌گویی برای بچه‌ها

برای هر دسته از بچه‌ها
چه قصه‌هایی مفید است ؟

در کمتر خانه ایست که پدران و مادران برای کودکان خود قصه نگویند و آنها را با شنیدن داستانها و افسانه‌ها سرگرم نکنند . این قصه‌ها در بعضی از کودکان موجب وحشت و ترس و نگرانی میشود ولی بعضی از کودکان را هم خوشحال کرده و درس‌زندگی بآنها میدهد . اختلاف و تفاوت این دو دسته از کودکان در چیست و آیا گفتن قصه برای کودکان مفید است ؟ و در صورت مثبت چه قصه‌هایی را باید برای کودکان گفت ؟

«سیخائل» و «سارتینا» برای نخستین بار قصه « کلاه قرمزه و گرگ» را میشنوند ولی در دو وضع و شرایط کاملا متفاوت . سیخائل که تنها فرزند خانواده بشمار میرود بغل پدرش نشسته است و پدر در حالیکه او را نوازش میکند برایش قصه میگوید ، و «سارتینا» که یک دختر پرورشگاهی است و خانواده‌ای ندارد در آخرین نیمکت کلاس به تنهایی نشسته است و به قصه گوش میدهد . سیخائل که در بغل پدرش نشسته و از هر جهت احساس امنیت می‌کند



پیشانی و صورت
پیشانی و صورت

خود را بصورت قهرمانی می بیند که گرگ و خرس و جادوگر را می تواند از بین ببرد و از آنها ترس ندارد ولی سارتینا که پشتیبان و حامی ندارد بشدت میترسد و خود را اسیر دست گرگ و پیرزن جادوگر حس می کند ، البته میخائل هم از گرگ و جادوگر وحشت دارد ولی او اطمینان دارد که قصه بخوبی پایان می رسد و گرگ و جادوگر در کار خود موفق نمی شوند علت هم آنست که او در زندگی خود در همه کارها با خوبی و خوشی رو بر داشته است و هرگز طعم تلخ زندگی را نچشیده است ولی سارتینا درست نقطه مقابل میخائل است او از گرگ و پیرزن جادوگر بشدت وحشت دارد زیرا در زندگی دائم با ترس و عدم اطمینان سروکار داشته است ، وقتی از پیرزن جادوگر اسم میبرند قیافه خاله اش در نظرش مجسم می شود که او را نزد خود نگه نداشته و تحویل پرورشگاه داده است و یا آنکه در چند روزی که نزد او بسر میبرد چند بار کتک خورده است و همین جهت هم از شنیدن نام پیرزن جادوگر بدنش بلرز می آید ، میخائل به آخر و عاقبت قصه خوش بین است چون همیشه کارها برای او بخوبی تمام شده است ولی برای سارتینا که زندگی پر از درد و رنجی را پشت سر گذاشته ، عاقبت و آخر قصه وحشتناک بنظر می رسد ، او پدر یا مادری ندارد که از دیدن یا بازگشت آنها خوشحال شود . میخائل در موقع گوش کردن قصه با راسی با اتوبیل های کوچک خود بازی می کند و سارتینا برعکس دچار گریه میشود برای هر دوی آنها یک قصه رایج یک نحو حکایت کرده اند ولی اثر این قصه آنقدر در این دو کودک مختلف و متفاوت است !

یکی از مدیران با سابقه پرورشگاهها می گفت : من دستور داده ام که برای کودکان

پرورشگاه هرگز قصه نگویند ، بچه ها با شنیدن قصه از پیرزن جادوگر ، گرگ و خرس بشدت میترسند و آنها هرگز نمی توانند بر این وحشت و ترس خود غلبه کنند زیرا خانواده ندارند و از امنیت و پشتیبانی خانواده برخوردار نیستند غالب کودکان پرورشگاه ، بچه های یتیم هستند که پدر و مادر خود را از دست داده اند یا بچه خانواده هایی هستند که متلاشی شده و پدر و مادر از هم جدا شده اند ، آنها هرگز نتوانسته اند از یک اطمینان و امنیت خاطر برخوردار شوند و بدین ترتیب نباید برای چنین کودکانی هرگز قصه گفت زیرا آنها بعلافت عدم امنیت روحی دچار وحشت و ترس میشوند .

در قصه ها غالباً وقایع و حوادث ترسناکی روی میدهد ، گرگ دختر کلاه قرمز را میخورد ، نامادری ، سفید برفی را مسموم می کند ، جادوگر دختر کوچک را به زندان و غل و زنجیر می اندازد ، تقریباً همه بچه ها وقتی قصه را می شنوند دچار ترس میشوند با این تفاوت که کودکان سالم از نظر روانی که در دامن خانواده خوب پرورش یافته باشند می توانند بر این ترس خود مسلط شوند ولی کودکانی که از نظر روانی از سلامت برخوردار نیست از عهده اینکار بر نمی آید و گرفتار عکس العمل ها و عوارض این وحشت میشود . به همین جهت برای این قبیل کودکان و همچنین کودکانی که احساس هستند نباید قصه های دیو و جادوگر و حیوانات وحشی را گفت ، بلکه فقط به گفتن قصه های آرام و خوب و بدون خطر اکتفا کرد ، برعکس در مورد کودکان سالم (از نظر روانی) گفتن قصه های وحشتناک و ترسناک هیچ ضرری ندارد بلکه موجب می شود که آنها اعتماد و اطمینان بیشتری بخود پیدا کرده و بر ترس و وحشت خود همیشه مسلط شوند .

«ویتگنشتین» روانکاو معروف عقیده دارد: هر کودک، ترسهای نامفهومی در وجود خود دارد که برای ظاهر کردن آن دنبال بهانه‌ای میگردد. اگر ترس از گرگ و جادوگر نباشد از یکی از اقوام خود و یا از سگ و گربه میترسد، اما با شنیدن قصه، کودک یاد میگیرد که چگونه بر ترسهای درونی خود فائق شود.

چه قصه‌هایی را باید گفت؟

کودکان خردسال معمولاً از قصه‌های نباتات و حیوانات که در آنها هیچ اتفاق ترسناک و وحشتناکی روی ندهد خوششان بیاید، این قصه‌ها را با علاقه گوش میدهند و تنها درس چهارسالگی است که میتوان برای بچه‌ها قصه‌های معمولی را که حوادث مختلفی دارند حکایت کرد ولی در همین موقع هم پدران و مادران باید دقت زیادی در انتخاب قصه‌های مناسب برای کودک خود بخرج دهند، باید توجه داشت که کودکان خسته، غمگین، بیمار به یک نوع قصه‌های خاصی احتیاج دارند که با قصه‌های مخصوص کودکان سالم و شاد تفاوت دارد، در هر حال، چیزی را که در همه قصه‌ها باید رعایت کرد آنست که قصه باید خوب تمام شود و قهرمانان قصه سرنوشت و عاقبت خوبی پیدا کنند.

قصه‌های مخصوص

کودکان ترسو

برای کودکان ترسو و آنهایی که دائم نگران و وحشت زده هستند قصه‌هایی مناسب است که قهرمانان آنها کودکانی باشند با قدرت و خوش فکر که با جادوگران، دزدان، دیوها بجنگند و آنها را مغلوب کنند، کودکان در این قصه‌ها یاد می‌گیرند که با

قدرت بدنی و یا کمک عقل می‌توان همه بدها را از پای درآورد و بر آنها فائق شد و بعلاوه متوجه میشوند که کودکان هم با جبه کوچک خود اگر هوش و درایت خود را بکار اندازند می‌توانند با بزرگسالان مقابله کنند و در مقابل آنها از خود دفاع نمایند. بدین ترتیب این قصه‌ها از هر جهت به کودکان ترسو جرات، وجسارت می‌بخشد - روحیه آنها را تقویت می‌کند و دارای اعتماد به نفس میشوند.

قصه‌های مخصوص کودکان

غمگین

کودکان بیمار و غمگین به قصه‌های شاد و مفرح احتیاج دارند، صحنه‌های خنده‌دار این قصه‌ها کودکان غمگین و آنهایی را که دارای روحیه‌ای افسرده هستند شاد و خوشحال می‌کند و روحیه‌شان عوض میشود. البته ممکن است بزرگترها این قصه‌ها را از نظر آنکه حوادث سهمی ندارند دوست نداشته باشند ولی از نظر کودکان افسرده و غمگین این قصه‌ها بسیار مناسب و خوبست.

قصه‌های مخصوص کودکان

جسور

بچه‌های خردسال معمولاً معنای قول و وعده را درست نمیدانند و تفاوت کارهای ممنوع و مجاز را درست تشخیص نمیدهند. با شنیدن قصه‌های مناسب متوجه میشوند که وقتی قهرمان قصه که یک کودک یا بزرگسال است به قول خود وفا نکرد چه بلایی سرش بیاید و یا آنکه موقعی که به یک کار ممنوع و غیر مجاز دست زد گرفتار چه مشکلات و ناراحتی‌هایی میشود، کودکان جسور مخصوصاً در این

قصه‌ها کمی برسر عقل می‌آیند و از اقدام بکارهای
ممنوع و غیر مجاز خودداری می‌نمایند .

قصه‌های مخصوص کودکان حسود و گوشه‌گیر

عده‌ای از بچه‌ها گوشه‌گیر هستند و میل
دارند که به تنهایی بازی کنند و هرگز حاضر
نمیشوند اسباب بازی خود را در اختیار بچه‌های
دیگر قرار داده و با هم بازی کنند ، عده‌ای
دیگر هم بشدت حسود هستند و از اینکه
کودک دیگری اسباب بازی بهتری داشته
باشد بشدت ناراحت میشوند ، برای این
کودکان باید قصه‌هایی گفت که توجه
شوند اگر رفیق و دوست داشته باشند و به دوست
خود کمک کنند و در مقابل از کمک او در
مواقع ضروری استفاده نمایند چقدر خوبست ،
کودکان حسود هم با شنیدن این قصه‌ها بدون
شک متوجه معایب حسادت میشوند و البته
این برادران و مادران است که وضع کودک
خود را تشخیص دهند و آنوقت قصه مناسب
برای او انتخاب کنند .

قصه‌ها چگونه باید گفت ؟

قصه را برای بچه‌ها چطور بگوئیم ، آیا
از روی کتاب برای آنها بخوانیم یا آنکه برایشان
بزبان خودمانی حکایت کنیم ؟ در جواب این

پرسشها باید بگوئیم که این دو روش با هم
تفاوتی ندارند ، فقط توصیه‌ای که بشما میکنیم
آنست که اگر میخواهید قصه را از روی کتاب
برای بچه‌ها بخوانید ، اول آنرا یک دور برای
خودتان بخوانید و به بینید که آیا برای کودک
شما با خصوصیتی که او دارد مناسب است
یا نه ، نکته مهم دیگر آنست که در فواصل
خواندن ، گاه‌بگاه چشمان خود را از روی صفحه
کتاب برداشته و به کودک خود نگاه کنید با این
نگاه‌ها شما تغییر روحیه کودک را پس از شنیدن
حوادث قصه ، خوب می‌توانید درک کنید به
سئوالات کودک خود در سؤالی که قصه را
می‌خوانید پاسخ دهید ، این سئوالات دلیل
بر آنست که کودک ، قصه را درست نفهمیده
است ، در جریان خواندن و با گفتن قصه به علاوه
متوجه میشوید که کودک از شنیدن چه حوادثی
ناراحت میشود و از چه مناظری رنج میبرد ، در
حقیقت بدینوسیله با روحیه کودک خودتان هم
آشنا میشوید .

تغییر دادن قصه

در موقع حکایت کردن یا خواندن قصه
اگر متوجه تغییراتی نامناسب در روحیه کودک
شدید می‌توانید حوادث آنرا به میل خودتان
عوض کنید ، یا آنکه اصولا آنرا با یک وضع
خوبی ختم کنید و یاد در موقع قصه گفتن لحن



گفتار خود را تغییر دهید ، مثلا اگر از طرف گرگ یا جادوگر صحبت می کنید ، صدایان را بلند و وحشتناک نکنید و آبراسی حرف بزنید که کودک وحشت نکند .

قصه‌های مخصوص شب و هنگام خواب

قصه‌های موقع خواب بچه‌ها باید با قصه‌های دیگر اختلاف داشته باشند ، یک مثال در این مورد منظور ما را روشن تر میکند . تخت خواب‌های دختر چهارساله‌ای بنام «جوتا» و پسر پنجساله‌ای بنام «جان» در کنار یکدیگر قرار دارد ، مادرشان در موقع خواب قصه کلاه قرمزه را برای چندسین بار میگوید ، جان از این قصه خوشش می‌آید و اصرار دارد که هر شب مادرش این قصه را بگوید و بهمین جهت هم باعلاقه زیاد بان گوش میدهد ولی «جوتا» باترس و لرز حوادث آنرا گوش میکند ، قصه بالاخره تمام می‌شود مادر بعبادت هر شب بچه‌ها را بوسیده و چراغ را خاموش می‌کند و می‌رود ولی وقتی اطاق تاریک می‌شود جوتا دچار فکر و خیالات می‌شود و بفکرش می‌رسد که : «ممکن است جان واقعا همان «جان» برادرش نباشد ، بلکه گرگ باشد که بشکل او درآمده است و میخواهد او را بخورد .» او صدای نفس‌های برادرش را می‌شنود و دچار وحشت و هراس زیاد می‌شود و تا صبح هم در همین ترس و لرز باقی میماند ، اما جوتا از این موضوع به مادر خود یا کس دیگر چیزی نمیگوید ، زیرا خجالت می‌کشد و مادر جوتا هم بدین ترتیب بکلی از ترس کودک خود بی‌اطلاع میماند .

بهمین جهت است که باید گفت در انتخاب

قصه‌های شب و موقع خواب باید دقت و وسواس زیاد بخرج داد و فقط قصه‌هایی را گفت که شاد و مفرح باشند و بچه‌ها را اترسانند .

آنچه بچه‌ها از قصه چیز می‌یاد میگیرند

کودکان از قصه بسیاری چیزها را میتوانند فراگیرند : کمک بهمنوع ، جرأت ، جسارت ، اعتماد به نفس و تفاوت کارهای ممنوع و مجاز از جمله آنها می‌باشند .

بعلاوه دانشمندان در تحقیقات خود باین نتیجه رسیده‌اند که کودک کانی که برای آنها قصه می‌خوانند به کلمات کتاب و جملات زبان مادری خود تسلط بیشتری پیدا می‌کنند از کودک کانی که برای آنها قصه گفته نمی‌شود . و در حقیقت سطح اطلاعات و معلومات کودک بالا می‌رود بعلاوه آنها یک کاری را که بعدها در دبستان مورد استفاده واقع می‌شود فراگیرند و آن کار هم ، گوش دادن بحرف‌ها و سخنان بزرگسالان است آنها عادت می‌کنند که تمرکز فکر پیدا کنند ، باشنیدن قصه بچه‌ها یک ورزش فکری می‌کنند و دائماً فکر آنها باکرا می‌افتد .

قصه بصورت صفحه گر اما فون

در کشورهای خارجی اخیراً قصه‌ها را روی صفحات یا نوارهایی ضبط کرده و می‌فروشند و بدین ترتیب کارپدران و مادران از قصه گفتن برای کودک کان بظاهر راحت می‌شود ولی روان شناسان با این اسر موافق نیستند و معتقدند که صفحه‌ها ، کار خود پدر و مادرها را در گفتن قصه نمی‌کنند و شنیدن قصه از صفحه عکس العمل‌های نا هنجاری در کودک کان خواهد داشت .